

ساختار اجتماعی- اقتصادی قبایل پشتون و امپراتوران قرون گذشته!

قبایل پشتون در قطار گروپ های اجتماعی عصر ما محسوب میگردند، که در مقایسه با سایر طوایف و قبایل جهان امروز، در طول تاریخ، برخی از خصوصیات معین خود را در تحت نفوذ و حاکمیت سیستم های مختلف قدرت، سر سخانه حفظ نموده اند. شرایط محیط زیست، از شمال غرب و غرب پاکستان امروزی الی مرزهای غربی افغانستان امروز با ایران، ساحات بود و باش بیشتر این گروپ های اجتماعی قومی و قیلوی را نشان میدهد.

خصوصیات متفاوت در اقوام و طوایف آن، شیوه ها و نحوه های زندگی قومی و یا غیر دولتی، باتفاوت های معین تا مدتهای دیر در مقایسه با یکدیگر، مشاهده شده است. مطالعات غیر کافی و تا حدی پراکنده باعث شده است که تا همین حالا هیچ دولتی نتوانسته است، مناسبات مؤثر را با آنها برقرار نماید، و در نتیجه گذار کامل از ساختار قومی و قیلوی در همه نقاط به مراحل پیشرفته شیوه زندگی تحقق یابد. هرگاه، تنها تاریخ ۲۶۳ سال اخیر را، پس از ایجاد حاکمیت احمد شاه درانی (احمد شاه بابا)، در نظر بگیریم، همه سلطنت های بعدی، نتوانسته اند، مناسبات دولتی را در همه قبایل پشتون بطور کامل جا نشین مناسبات قومی بسازند. با وجود آنکه در بحرانهای عدیده، «شهبازگان» در مقابل برسر قدرت، از نیروهای ذخیره فردی جنگویان قومی، یعنی از قطار همین اقوام، استفاده نموده اند که گویا به آنها از به اصطلاح کیک یا شیرینی قدرت سهمیه داده خواهد شد ولی با فروکش نمودن بحران، دوباره در تحت همان مناسبات دیرینه برگشته اند. اما با وجود همه صحنه های غم انگیز، باز هم از درون جامعه قبایلی پشتون، چنان رهبرانی قد علم نموده اند، که مبارزات همین اقوام را در مبارزه علیه استعمار به پیروزی رسانیده اند. همین حقیقت است که قهرمانان را در صف پدران و نیکان خود فراموش نمی کنند.

حال با مطالعه صفحات تاریخ می خواهیم، برخی از جهات زندگی اجتماعی- اقتصادی و سیاسی اقوام و قبایل پشتون را در حیات گذشته، از نظر بگذرانیم: اولاف کروی، در کتاب ضخیم خویش، تحت عنوان «پتانها» (پشتونها)، کلمات و تلفظات متنوع را به شیوه خود تعبیر نموده، کوشیده است، ریشه های تاریخی «اینتیک» پشتونها را نیز توضیح نماید. در عین زمان در رابطه با نسب شناسی پشتونها، افسانه های تحت شک و تردید و نا درستی را هم به نشر سپرده، با وجود آنکه خود نیز شک و تردید، نسبت به منابعی که از آنکار گرفته شده، نشان داده است. ولی برخی از پژوهش های تاریخی از دوران قبل از عیسویت، جالب است که پیوندهای تاریخی آنرا از سایر منابع میتوان در مشابعت و مطابقت دید. آنچه خود مشاهده نموده و نوشته است نیز از اهمیت برخوردار میباشد. توجه بیشتر را طرز مشاهدات او در مورد مناطق کوهستانی شمال شرق و شرق افغانستان بخود جلب می نماید.

از دیدگاه و موقف آنوقت استعمار انگلیس، به این منطقه اصطلاح سرحد و برای مردم آن اصطلاح «پتان» را که هدف از اقوام پشتون میباشد، بکار برده است. در رابط با کلمه پتان بی ربط نخواهد بود، هر گاه اشاراتی را که از منابع بدست آمده است، از نظر گذرانند. در بعضی از منابع آمده است که باشنده های بومی هندوستان به قشون امپراتورها، همین اصطلاح پتان را بکار می برده اند، که طبعاً همه پشتون نبوده اند. چون در قرون اخیر پشتونها هم دیده شده اند و بعد از آن اشغالگران بر تانیه می آیند، همین کلمه را شامل ادبیات خود ساخته اند. در حقیقت این نسبت کاملاً نا درست ورد زبان شده است.

اولاف کروی به ادامه ضمن آنکه از موقعیت دشوار جغرافیایی سخن میزند، در جایی میگوید: « این سرزمین برای این مردها ساخته شده، اما مردها نه برای این سرزمین» (ص، دهم حساب رومی، اولاف کروی، سال ۱۹۵۸). به ادامه مقدمه کتابش هم چنان مینویسد: « زمامداران امپراتوری های مختلف ایکه در گذشته مدعی کنترل و اداره این سرحد شده اند، درحقیقت، تنها بر سطوح هموار و یکی الی دو راه عبوری از مسیر کوهها، به چنان کنترل دست برده اند. فقط فکر میشد که، مغل اعظم به ارزش کنترل آن پی برده بود، لیکن زمانیکه به اقدامات جدی دست برد، تا اقوام این بلندی ها و کوه ها را در تصرف و تحت اداره خود بیاورد، طوریکه دیده شد، به هدف خود ناکام گردید. حتی در زمانیکه میخواستند از داخل همین کوه ها عبور کنند، باوجود کاربرد قوه، به مشکلات زیادی در برابر اقوام سرکش مواجه میشدند، که مسیر راه را در زمان عبور می گرفتند. با درک این حقیقت، توضیحی بدست می آید که این کمر بند اقوام بطور کل از قرار گرفتن در تحت تابعیت هر قدرت خارجی بدور مانده اند. سمبول آزادی آنها، در ناکامی تحمیل هرگونه مالیات بر آنها شناخته میشود. این همچنان یکی از دلایلی است که چرا شکل قومی جامعه، با روحیه قوی، ثابت قدم در یک کشور و یا قلمرو با چنین عمر دراز زیست نموده است، که در مسیر راه، اشغالگران بی شمار، بشمول اسکندر، چنگیزخان، و تیمورلن، مشهور ترین قاتحان دنیا موقعیت داشته اند.»

(ص بیست و یک، حساب رومی، اولاف کاروی).

فریدریش اینگلس، در کتاب خویش که جامعه قدیمی یونان را مطالعه نموده و اساسات جوامع قبیله‌ای را تعریف نموده است در جایی در باره قبایل مفهوم «خلق با سلاح» یا خلق مسلح را بکار برده، نوشته است که در آن اجتماعات قبیله‌ای، همه تصامیم را در جلسات، که بعداً اصطلاح جرگه بکار برده شده است، با نوعی از فیصله‌های که «اتفاق آرا» یا کنسensus یاد کرده است، بتصویب میرسانیده اند. جلسه قومی در تمام ادوار اخیر متکی بر چنین اصول، مسایل قومی را حل و فصل می نموده است.

آنچه اولاف کروی در فوق، لحظاتی از تاریخ را توضیح نموده است، از اهمیت برخوردار میباشد. همچنان نکاتی که کروی در رابط قبایل از آثار هیرودوتس مینویسد (۴۸۴ - ۴۲۵ قبل از میلاد مسیح)، جلب توجه می نماید، که در همان مناطق همچنان اقوام پشتونی بسر میبرده اند و بعضی ها خود را از سلسله بقایای عساکر یونانی می نامند. سهم همین قبایل پشتون، مسکون در مناطق ایکه کروی از آن نام برده است، در کسب استقلال افغانستان نیز ثبت تاریخ شده است. پیوند میان مردمان آنرا با سایر باشندگان افغانستان امروز، میتوان از تبلیغات دولتی برتانیه استعماری در زمان جنگ سوم افغان - انگلیس، علیه افغانستان، که منتج به استقلال افغانستان گردید، نیز درک نمود: «... افغانها میخوانند با استفاده از جنبش ملت گرایان هند، نیرومندی پتانها به دوباره اشغال پنجاب دست یابند...» (گریگوریان، ۱۹۶۹). حال ۹۲ سال بعد می بینیم که پس از قریب ۶۵ سال یک زمامدار، پاکستان پس از خروج نیروهای اشغالگر برتانیه از نیم قاره هند چه گفته است:

جنرال ضیاالحق زمامدار وقت پاکستان در مراحل آغاز بحران بیش از سی سال اخیر افغانستان، مصاحبه با هفته نامه «شپیگل»، چاپ آلمان فدرال داشته است. وقتی از وی پرسیده شده است: آیا برای شما این همه مهاجرین بار سنگینی نیست...؟ جنرال ضیا، زمامدار وقت پاکستان به متن تقریبی ذیل جواب میدهد: «نخیر، اینها اقوامی اند که از آنطرف سرحد آمده اند، در ساحه قبایل مهمان اقوام خود اند...».

کروی همچنان در یک فصل کتاب خود تذکر میدهد: «از دیگران و ریکاردهای بهتر معلومات حاصل نموده ایم که قلمرو هائیکه حال افغانستان و ایالت شمال غرب پاکستان نامیده میشوند، اتفاقاً بیشتر اشغالگرانی را در ادوار تاریخ بطور مقایسه با هر کشور دیگر آسیائی، یا در حقیقت در سطح جهان، دیده اند. هر اردویی که، از آن عبور نموده است، علایم و بقایای باشندگان را درین قلمرو ها باقی گذاشته اند، که طرز زندگی یکی پی دیگر بطور ثابت روی هم قرار گرفته است.» (ص، ۲۵، اولاف کروی)

علی الرغم همه پرابلم های تاریخی فوق، باز هم از صفوف همین قبایل پشتون در سراسر منطقه، استعدادهای مختلف، در همه ساحات حیاتی سر بلند نموده اند. فرزندان چنین اقوام از خود چنان قابلیت نشان داده اند که نه تنها به تأسیس پادشاهی ها و دول درین منطقه دست برده اند، بلکه قابلیت تطابق با زندگی در شرایط غیر قبیله‌ای نیز از خود نشان داده، بهتر بگوئیم توانسته اند، در نظامهای مختلف مدرن، به تحصیلات مؤفقتانه عالی بپردازند و در جوامع آنها زندگی نمایند. اقوام و قبایل پشتون در قرون متمادی در قلمرو کنونی افغانستان الی مناطق مربوط نیم قاره هند، غرب و شمال غرب پاکستان امروزی زندگی داشته و دارند. گروههای مختلف پشتونها که تا حد خیلی نا همگون رشد نموده اند، از دید صاحب نظران، در جمله مردم هایی محسوب میگردند که همه در قطار خویش هم «مردم دولتی» و هم کتگوری پی از گروههای قومی با خود داشته اند، که استفاده از طرز زندگی سیستم اشتراکی بر وسایل تولیدی، چون زمین و جنگلات را به پیش می برده اند. بقایای چنین مناسبات تا سه دهه قبل، بطور روشن عملاً در برخی نقاط بخصوص در شمال شرق کشور، (قرار اطلاع در اقوام مامون در ولسوالی مروره) و حتی در مناطق بین کوه های سیاه کوه وجود داشته است. این وضع نشان میدهد که مناسبات مالکیت ثابت و دایمی بر وسایل تولید چون زمین و جنگل در بسیاری قبایل پشتون تا عمق قرنهای اخیر وجود نداشته است. درحالیکه در عده ای از جمعیت های غیر از قبایل پشتون، مراحل بالاتر از تکامل و تحولات در پروسه تقسیم کار اجتماعی و تشکل های قشرها و طبقات اجتماعی، دیده شده است. از آنجائیکه در آغاز طبیعت برای انسانها بطور همگون زمین و جنگل و آب را در همه مناطق و محلات زیست و تحت اشغال آنها، در اختیار نگذاشته بود، همین قبایل برای اینکه از دید آنها عدالت را برقرار و زمینه های احتمالی مناقشه و برخورد را مرفوع نگذاشته و ازین جهت هم در پروسه تحکیم اتحاد و اعتماد بین همدیگر نیز کمک شود، خود بدون داشتن سازمان دولتی، سیستم «ویش» را انتخاب نموده بودند.

دریک اثر تحصیلی در یونورستی هومبولدت برلین که در سال ۱۹۸۷ دفاع صورت گرفته است، و بر اساس آن درجه اکادمیک دوکتورا به دفاع کننده، تفویض گردیده است، در رابطه با قبایل پشتون و یا گروه های ایتنیک پشتون چنین آمده است: «اینکه پشتونها در چه مقطع زمانی، در مناطق مسکونی افغانستان و غرب پاکستان امروزی آمده اند، بطور دقیق نمیتوان معلوم کرد. تصور آنست که از تپه ها و دشتهای آسیای میانه که در ادبیات جهان اصطلاح «شئین» بکار می رود، ناقل شده اند. نخستین اشاره در مورد آنها، در منابع هندی در قرن ششم عیسوی و هم چنان در منابع چینایی در قرن هفتم عیسوی ثبت شده است. (اثر دوکتورا، ص ۲۳)

اولاف کروی، ضمن آنکه از منابع ایکه گزارشات هیرودوتس و یا اسناد «پرزبولیس» زمان سیروس، و بعداً از داریوش و اسکندر مقدونی و یا زمان هخامنشی ها منتشر گردیده، نام میبرد که آنها از اریا (هرات)، گذار (پشاور) امروزی و اراکوزی (قندهار) امروزی نام میبرند، درین کتاب نیز شواهد ثبوت را از مناطق پشتونی، برحسب ریشه های نژادی یاد میشود. همه و همه نشاندهنده، شواهد تاریخی در باره سابقه محل زیست قبایل پشتون با بعضی از نمونه های کلتوری، حتی نوع پوشاک آنها، درپهلوی دیگر گروپ های اجتماعی میباشد.

در همین کتاب در هشت شماره، معلومات متنوعی را از کتب هیرودوتس، نقل مینماید که تفصیل رونویس آنرا ترجیح نمیدهم، ولی درین گزارشات از اقوامی نام میبرد که در جمله، پارسی ها و پشتونها با اینکه از پشتون با تلفظ پکتویس و پکتوان بکار رفته است از این قوم «سگارتویی»، بعنوان مثال که کوچی بوده اند، نام برده شده است. درین جمله نیم پارسی و نیم پکتوان یاد شده است. (تفصیل صفحه ۲۸-۲۹، اولاف کاروی ۱۹۵۸). (برخی از منابع، گروپ اینتیک تاجیک را هم ادغامی از نژاد های متعدد، منجمله، ترک و فارسی و احتمالاً هپتالی، میدانند).

در اثر دوکتورا که بیشتر متمرکز به منابع هندی و چینی می باشد، به ادامه چنین می خوانیم: «چنین حدس زده می شود، که آنها ممکن، (یعنی پشتون ها: نویسنده) نتیجه ادغام مردمان متعدد قبلی باشند، که در تاریخ بکثرت دیده شده است. منجمله در قسمت آنها گفته شده است، وقتی «هپتالی ها»، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار آنها، دموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم عیسوی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آن، نمی توانند کلتور خاص خود را اساس گذارند، در نتیجه با قبایل پشتون اولی (پروتو- پشتون ها) مدغم میگردند. بدین ترتیب، به احیاً تقویت مشخصات جامعه اینتیک پشتونی، سهم می گردند. علاوه بر صورت عموم، عقیده بر آنست که جامعه پشتونی از نگاه اینتیک واحد نیست.» (سند دوکتورا).

درین رابطه می توان نقل فوق را از کتاب اولاف که از بقایای اردو ها نام برده است در نظر بگیریم. اقوامی هم همین حالا در مناطق مختلف دیده می شوند که در بین پشتون ها مدغم گردیده اند. در صورت پذیرش تیوری منتشره در کتاب کروی، باید بعضی از اقوام غلزابی از طرف پدر تاجیک (غوری) و از طرف مادر پشتون باشند. از جانب دیگر صرف نظر از آنکه شاخه های متعدد، در هر دو طرف دیده می شود، بدون آنکه پی منابع دیگر جستجو صوت گیرد، طوریکه قبلاً نیز تذکار یافته است، شاخه های معینی از قوم آفریدی، خود را از نسل های بقایای عساکر و یا افراد همراه با قشون یونانی اسکندر مقدونی، می دانند. این هم تا حدی قابل فهم است، که یویان در آلمان نیز از طوایف متشکل بوده است. به هر صورت، آنچه در مسیر رشد و تکامل جوامع اولیه نقش عمده داشته است، همانا تقسیم کار و تأسیس شهر هاست.

حال بار دیگر به اثر تحصیلی مراجعه می کنیم: «... بهر صورت قبایل پشتون در تاریخ با وضعیت بستگی قومی یا با مناسبات طایفوی، دیده شده اند، طوریکه از وسایل عمده تولیدی، نظیر زمین و مکان زیست، بحیث مالکیت اشتراکی یا اجتماعی کار می گرفته اند. این قبایل از خود سیستمی را بوجود آورده بودند که به سیستم «ویش» شهرت کسب نموده است. این سیستم را می توان بمثابة نمونه بخصوص اشتراک تعاونی پشتونی و یا اتحادیه خاص آنها دانست. بر اساس قواعد، در فاصله های معین زمانی یا وقفه ها، تقسیم دوباره املاک متذکره صورت می گرفته است. بر مبنای همین زمینه های اقتصادی، قبایل پشتون بطور خودی، به نخستین مرحله تقسیم کار، کار روی زمین و تربیت و پرورش حیوانات دست برده اند. بخش تربیت حیوانات بار دیگر بدو قسمت تقسیم گردیده است. قبایل تربیه و پرورش دهنده مسکون، در چرا گاه ها، و مالداران در مناطق جنگلات کوهستانی، که بمثابة مرحله عبوری بسوی تربیت و پرورش حیوانی به شیوه کوچی مانند، الی مرحله بالا تر از آن، یعنی کوچی گری شناخته می شود. این هر دو گروپ بطور یکجایی، قریب ۴۰ فیصد مجموع جامعه افغانی و یا بیش از نیم پشتون ها را در بر می گیرد. در بین آنها، پیوند های عنعنوی ملکیت اجتماعی هنوز هم با قوت خود باقی مانده است. همین نتایج قدیمی انکشاف اجتماعی تقسیم کار، در قدم اول در جامعه قبیلوی پشتونی منجر به تشکیل عنصر مشابه به کاست، گردیده است که، در قریب همه کسبه کاران ایکه در قبیله بسر می برده اند. این گروپ با تفاوت از زمینداران آزاد (بزرگ)، کسبه کاران متذکره در زمره «کاست نا خالص» محسوب می گردیده اند. احتمال می رود که این وضعیت ناشی از تسلط سیستم پیچیده در نحوه و شرایط پذیرش بیگانه ها در قبیله بوده باشد. ازین وضع بر می آید، که در انزمان سیستم پیشرفته پذیرش در قبیله را انکشاف نداده بودند، ولی حین پذیرش بیگانه ها در قبیله، امنیت و مصنوعیت آنها را بعهد می گرفته اند، اما حق عضویت در قوم و قبیله، چون حق داشتن زمین و ملکیت غیر منقول به آنها نمی دادند. این موقف عدم تساوی حقوق کسبه کاران، بمعنی آنست که قبایل پشتون، از جانب خود، پروسه تقسیم کار را تا سرحد کسبه کاران، به پیش نبرده بودند. این چنین تقسیم کار به احتمال قوی از خارج، بداخل ساختار قبایلی راه یافته باشد. اما بعد ها، اعضای قبیله نیز به شغل کسبه کاری دست یافته اند، در پروسه بروز مالکیت خصوصی بر زمین، زمین و ملکیت خود را به نفع خان ها از دست داده بودند. در حال حاضر این نوع برخورد عدم تساوی حقوق کسبه کاران در اقوام پشتون بطور کلی از بین رفته است. همچنان یک مرحله دیگری از تقسیم کار را، پشتون ها خود انجام نداده اند. تا همین امروز، اقوام آن در مدار اقتصاد پولی قرار دارند. بدین معنی که فقط آنجائیکه، اقتصاد قبیله بطور مستقیم با اقتصاد شهری، ارتباط می گیرد، نقش پول در تجارت بمشاهده می رسد. چنانچه پس از چند

کیلومتر خارج از شهر ها، تبادلۀ کالایی (جنس به جنس) نزدیک به رویداد بزرگ روز شمرده می شود. تجارت پولی- یک موضوع مهم - بار دیگر در قدم اول توسط افراد بیگانه از جانب اقوام- هندوها- به پیش برده می شود. این حالت مبین آنست که، جامعۀ قبیلوی پشتون، از جانب خود الی این مرحله تقسیم کار هم انکشاف خودی نداشته است. این بخش بیشتر از خارج نفوذ نموده و بعبارت دیگر تعبیه شده است، که الی درجۀ معینی، بدون آن کار دهد، زیرا تجارت تبادلۀ، با تجارت پولی سروکار ندارد. قریب ۸۰ فیصد تجارت کوچک، تجارت تبادلۀ است. لیکن در حال حاضر نفوذ سریع پشتون ها در تجارت نیز محسوس می باشد.

از زمانه های قرن ۱۲ تا اکنون، جامعۀ اقوام پشتون، بدون شک با شرایطی روبرو گردیده است که با پس لگد های بی شمار همراه بوده است. این حالات پروسه های متفاوت انحلال اقتصادی را با خود داشته است..... علی الرغم زوال بنیاد ابتدایی ای ملکیت اشتراکی، باز هم ، حفظ ساختار قبایلی پشتون ها را، ساختار های سیاسی قرون در افغانستان، با خود داشته است. در قطار یکی از این فکتور های مهم خارجی، همانا مداخلات اشغالگرانه ایرانی، ترکی، هندی و تجاوزات استعمار برتانوی، علیه افغانستان محسوب می گردد. « مشابه به همین وضعیت که در تاریخ بسیاری خلق ها دیده شده است، قبایل پشتون نیز بنابر عوامل فوق ، نوع همبستگی خاصی را حفظ نموده بودند. کرکتر های قوی شجاعتمند و طرز العمل های مورد قبول سران چنین اقوام، که در بین اقوام و مانند آنها زندگی ساده داشته اند و با استفاده از عنعنات جرگه ها و مشوره ها، مسایل خود را حل و فصل مینموده اند، چنین اتحاد و زندگی در نظام قومی را امکان بخشیده بودند. در تحت چنین حالت و شیوۀ زندگی ممکن بوده است تا غلاف مصنونی را بدور اقوام و قبایل بوجود آورند، که زمینه های نفوذ قدرتهای بیرونی را در چنین تشکل اجتماعی دشوار و حتی ناممکن میساخت.

بر اساس شواهد تاریخی، حالاتی هم وجود داشته است، که دیناستی یا پادشاهی های بزرگ در سطح امپراتوری، به نیرو های معین بشری کنترولی در قلمرو های فتح شده، در اداره، امنیت راه ها، عساکر و یا جمع کنندگان مالیاتی و غیره نیاز داشته اند، در نتیجه با سران قبایل وارد معامله می شده اند. حتی گزارشات تاریخی از زمان سلطان محمود غزنوی می آموزد که مقامات بلند پایه امپراتوری غزنوی، در کنترول عدۀ محدود از خویشاوندان دور و پیش ترک نژاد خاندان های مربوط آن تشکیل می داده است، متباقی در بخش اداره و عسکری عمدتاً، از قطار اقوام پشتون و خلج تعیین نموده بودند. هم چنان روشن است که در صفوف اردوی غوری ها در فتح هندوستان، در صف نظامیان و اداره چپان آزمان، پشتون ها نیز وجود داشته اند، از جمله همان افسران ، در تاریخ یاد شده است که در هندوستان به ایجاد پادشاهی های خورد و بزرگ نیز، نایل آمده اند.

طوریکه در فوق تذکر رفته است، جذب افراد در نظام های تحت رهبری غیر پشتونی، الی تأسیس دولت تحت قیادت احمد شاه بابا، خارج از نفوذ سران اقوام و قبایل پشتون ممکن نبوده است. بعبارت دیگر افراد مستقل و یا گروهی از آنها قادر نبوده اند به چنین معاملات دسترسی داشته باشند. این فقط در اختیار سران قبایل بوده است که بعضاً خان یاد می شده اند، همه می دانند که جمعیت های قومی امکان داشته اند، انانیرا که به عدم مراعات نورم ها و مقررات عنعنوی قومی متهم می شدند، تا سرحد بیرون راندن از قوم الی سوختاندن خانه و کاشانه محکوم نمایند. بناً افراد و یا گروه های کوچک، در تحت همین شرایط، نمی توانستند ولو تمایل هم می داشته اند، چنین قدم مستقل را به خارج ماحول و ساحۀ خارج از نفوذ قومی بردارند. بدین ترتیب خانواده های معین ایکه به آنها لقب خان خیل داده شده بود، در عرصۀ سیاسی قدم گذاشته اند. بتدریج بعضی به تأسیس پادشاهی موفق شده اند. در اثر تحصیلی در رابطه با تأثیرات عوامل خارجی همچنان می خوانیم: «... بر علیه آنها، بطور مشخص اقوام و قبایل پشتون از خود مقاومت پیرومندانه نشان داده اند. با وجود آنکه تلاشهای مستعمراتی امپریالیزم برتانوی، تأثیراتی را از خود بجا گذاشت، درست در تحت شرایطی که پروسۀ زوال اقتصادی بخصوص در بخش قبایل مشغول روی زمین، خیلی پیشرفته بوده است، ولی باز هم قادر نشده است تا پروسه را تسریع ببخشد. غیر منتظره خلاف آن بوقوع پیوسته است. مبارزات ضد استعماری پشتون ها علیه برتانوی های استعمارگر، در نتیجه فعالیت ها و پیگیری های قبایل، به احیای مجدد عنعنوی ساختن ایدولوژی قومی در رو بنای قبایل پشتون، افزود.

انحلال تدریجی مناسبات اجتماعی اولیه در قبایل پشتون، در قدم اول توسط روحانیون اسلامی (علمای اسلامی) براه انداخته شد، که در نتیجه اسلامی شدن غرب آسیا، که در آنجا مناسبات اجتماعی پیوند یافته بود، امکانپذیر بوده است. در مرحله نخست، در جامعۀ قبیلوی پشتون ها، بنیاد اقتصادی - اجتماعی مختص بخود را نداشته است..... اسلام با تفاوت از ادیان قبلی طبیعی، با مالکیت خصوصی آشنا بوده است و آنرا رد نمی نموده است. مادامیکه این جامعۀ قبیلوی ای یکپارچه، بیک مرحله انکشافی جدید قدم گذاشت، اضافه تولید را ممکن ساخت، باید روحانیت اسلامی نقش محلل را درین مناسبات نوین ایفا نموده باشد.

برای همین روحانیون نخست ملکیت خصوصی پدیدار شده و آهسته آهسته سران قبایل چون «خان»، «اریاب»، «میر» و «سردار» به چنین ملکیت ها ، نایل آمده اند و بدین ترتیب دامن « ویش - سیستم» از قبایل به برچیدن کشانیده شد. طوریکه «میرها» بطور منظم از زمین های شامل «فوند» یا ذخیروی ملکیت همه، برای استفاده شخصی ، به ملکیت خود در می آورده اند. ادامه این پروسه موازی با رشد نفوس قبیله ، بتدریج ، کمبود و قلت زمین در ذخیره

مشترک قبیله را با خود حمل نموده است. این حالت طبعاً سؤال امکان رشد مؤلذیت را با خود داشته است. در نتیجه حالتی بروز می نماید که دیگر زمین کافی در اختیار نبوده، آهسته آهسته افراد بی زمین در صف اعضای قبیله، میان می آیند. همچو افراد، به اجاره زمین های مالکین جدید، چون «میرها»، روحانیون و خانهای قبیله و سایر کسانیکه مساحت بیشتر زمین در اختیار داشته اند، بخاطر امرار حیات و ادامه اقامت در درون قبیله، مجبور می گردیده اند. بمرور زمان خیلی ها از چنین افراد بی زمین، قبیله را جبراً ترک می نمودند، عمدتاً رهسپار شهر ها می گردیده اند. بدین ترتیب نحوه موجودیت ملکیت اجتماعی در بسیاری از قبایل، بشکل ملکیت های خاصی تغییر می یابد. این نوع ملکیت ها شباهت آنرا با ملکیت جرمن ها، که بنام «الید» یاد می شد، داشته است. این چنین ملکیت در داخل خانواده می توانست به میراث بماند. ولی کم از کم، این وضع حق اظهار داشتن نظر و یاشرکت در صحبت ها روی تسلط بر ملکیت، بعنوان مثال، حین نیات مالک زمین در وقت فروش زمین، داشته است. بعبارت دیگر، بندرت ممکن بوده است از طریق فروش این ملکیت، زمین و جایداد، به کس دیگری به حیث میراث خوار، انتقال داد. بعد از مرگ فروشنده، مستحق میراث می توانست فروش را، بکمک نظر عامه قبیله رد نموده و در نتیجه فیصله های قبلی بر گردانیده شود. علاوه از آن، یک سیستم وکالتی چندین قشری که «گرو» نامیده می شود، وجود داشته است. دوشکل این نوع نام برده میشود. مقروض به کشت زمین باز هم ادامه داده، در نتیجه نیم محصول را به قرض دهنده تحویل میدهد. شکل دوم آن بوده است که قرض دهنده حق استفاده کامل زمین را تصاحب میگردد. در هر دو حالت مقروض، مالک اصلی باقی می ماند. بدین ترتیب در داخل قبیله، حق و صلاحیت در تصمیم جمعی می داشته باشد، حق اینکه از همان لحظه ببعد، فقط در چهارچوب مناسبات وکالتی با قرض دهنده، عمل کرده می تواند. متکی برین مرحله گذار بسوی دولت ایجاد شده و حقوق موجود قبیلوی، پشتونولی، کاملاً با این پروسه گذار مطابقت داشته، در آن فرضیه مساوات در بین اعضای قبیله، که حقیقتاً در مرحله انحلال مفهوم بوده است، با برجا بودن کسب نموده، بدین ترتیب برای هر پشتون، احترام مساوی، مرعی بوده، بدین معنی که هر یک در برابر دیگران اصلاً بطور فورمال مساوی پذیرفته شده اند.» (اثر تحصیلی)

مشاهدات کار شناسان بخش علوم اجتماعی، در سالهای گذشته در رابطه با پشتونولی به نشر سپرده می گویند که سطح آگاهی درین بخش در بین پشتون های ساحه غربی و ساحه شرقی تفاوت های صریح وجود داشته، در قسمت غرب، نورم ها و قوانین دولتی در نزد مردم، در مقایسه با قسمت های شرقی بیشتر مطرح است. باز این هر دو محل با مسکونین قبایل پشتون آزاد، آنسوی «خط دیورند» نیز تفاوت هائیرا نشان می دهند. با رابطه با آنچه در فوق ذکر گردیده است، بی جا نخواهد بود اگر درینجا شناختی راکه نویسنده از جامعه آلمان و یاسلسله خانواده های جرمن ها، در سالهای اخیر حاصل نموده است، نیز از نظر گذرانده شود: جرمن ها از جانب خود، متفاوت از قبایل پشتون، چنان شیوه استفاده از زمین را در خانواده عملی نموده اند، تا از پارچه پارچه شدن زمین جلوگیری بعمل آید. در هر یک از چنین خانواده ها که زمین و املاک و ساختمان های زراعتی در اختیار داشته اند، پدر خانواده، یکی از پسران و یا دختران و اگر فرزند نمی داشت، به یکی از اقارب دور تر صلاحیت ملکیت را می سپارد و شخص مذکور مکلف ساخته می شود، تا مصارف تحصیل و آموزش حرفوی، سایر باز ماندگان مستحق میراث شامل وصیتنامه را بدوش گیرد، تا زمانیکه هر یک در جامعه، خود قادر به اشغال شغل شده بتوانند و امرار حیات مستقل به هر یک ممکن گردد. در قبایل پشتون بر خلاف در تحت شرایط عرف خاص آنها، عمدتاً با تطبیق قواعد «ترکه» بین میراث خوران، در مطابقت با فورمول روحانیون اسلامی، تقسیم می گردد. بنا وضعی هم بوجود می آید که در نتیجه تجزیه زمین و حق آبه (جرمن ها چنین پرابلم را نداشته اند)، استفاده از سهم ملکیت هر فرد، در بسیاری حالات، زندگی خانواده های آنها را تمویل نمی تواند، بنا مجبور به فروش آن به همان مالکین و سایر «سودجویان» که در فوق تذکار، یافت و اگذار می گردند. ولی چون سیستم حقوقی فوق، برای خریدار آینده ملکیت مطمئن دائمی را، نمی دهد، پس فقط امکان «گرو» و یا اجاره و در نهایت فروش بر رویت اسناد عرفی ممکن بوده، مالک فروشنده در تحت چنین شرایط همیشه، موضع نامناسب می داشته باشد.

در مراحل بعد تر زمانیکه قوانین دولتی، جای تعاملات قومی را می گرفت و مسایل خرید و فروش براساس قباله های شرعی ممکن شد، این پروسه هم در تقویت ملکیت بزرگ زمین کمک نموده، اما چون چنین پروسه در خانواده های مالکین بزرگ نیز جریان داشته است، این حالت در روند انکشاف اقتصاد زراعتی و اقتصاد خانواده ها، اثر منفی داشته است. این امر همچنان باعث جلوگیری از رشد بهتر زراعت در بعضی از سرزمین قبایل پشتون گردیده است. یکی از فکتور های مهم دیگر خارجی که در رشد و انکشاف جوامع، یعنی قبایل پشتون قسمت های مختلف منطقه نقش داشته و اثراتی هم از خود بجا گذاشته است، در آن دیده میشود که قسمت غرب افغانستان بیشتر تحت نفوذ امپراتوران ایرانی (پس از اسلام: شیعه) و قسمت شرق الی نقاط مرکزی بیشتر تحت نفوذ امپراتوری مغل (پس از اسلام: سنی)، قرار داشته است. در قسمت غربی اقوام درانی در مقایسه با دیگر اقوام، بیشتر سنجیده شده است (که درین دوره بطور یک سیستم بسته تحت کنترل سران قوم بوده اند). مسایل ملکیت درین ساحات که طبیعت خاص خود را دارا بوده است، در مقایسه با شرق کشور فرق داشته است. با آغاز حاکمیت تحت رهبری میرویس خان،

مسمی به میرویس نیکه و احمد شاه بابا، در مجموع مانند، پادشاهی ها و امپراتوری های ماقبل، پیروان اهل سنت و جماعت در مقایسه با اهل تشیع بیشتر بوده و این تناسب تا همین حالا با برجا باقی مانده است.

از جانب دیگر جوامع افغانستان بر حسب شواهد تاریخی، یکبار به دین مقدس اسلام رجوع نیاورده اند، این دوره ها فارغ از جنگ ها، بخاطر توسعه دین اسلام نیز نبوده است. همچو جنگ ها در سرزمین های اروپا و روسیه و منجمله در آلمان آنوقت، بین طوایف آلمانی ای که نخست به مذهب کاتولیک پیوسته بودند، بطور مثال علیه «ساکسن» های غیر کاتولیک که آنها را کافر یاد می نموده اند، براه افتاده بود. این حالت نفوذ دو امپراتوری در سده های اخیر بر قلمرو کشور کنونی، افغانستان، خاصاً در شیوه زندگی، بعد از نفوذ دین مقدس اسلام اثر داشته است. بیهوده نخواهد بود هرگاه بیاد آوریم که قریب پنجمین سال قبل، اقوام و قبایل پشتون ضد حاکمیت مغل که در پشتیبانی از بایزید انصاری ملقب به پیر روشن و یا «حنیش روشانی» قرار داشته اند، در مقابل خود، روحانی هایی نظیر آخذ درویزه را داشته اند که حامی نظام مغل بوده اند. تفاوت ها و اختلافات سیاسی و مناقشات این دو خط تنها روی ساختار اجتماعی-اقتصادی محدود نبوده است، با وجود آنکه حاکمیت مغل بحیث اشغالگر شمرده میشد، سیستم فیودالی ای که بر نظام قبیله وزنه انداخته بود، برای بسیاری اقوام و قبایل پشتون قابل تحمل نبوده است، روحانیون نوع آخوند درویزه، در تحت حمایت امپراتوران مغل، در پی پیشبرد طرح های مذهبی، طبق فهم خود در مقابله با بایزید انصاری بوده است. وقتی در حال حاضر موضعگیری های بنیادگرای تند رو اسلامی را در نظر بگیرم، موقف آنها نیز در دوستی با تصوف نیست، که با یزید ادعای آنرا مینمود و گفته میشود که درین راه «ریاضتی» هم داشته است.

بطور نمونه یکی از اظهارات و یا نوشته های پیر روشن را بدین شکل بیان می گردد که در رابط با جهت قبله مسلمانان بزبان آورده است: می گوید امر پروردگار است: «مانند ماهی در آب که بسمت رویش آبیازی می نماید، همانگونه با روی انسان هم شباهت دارد، به هر سوی ای که می گرداند، به جهت من بر می گرداند.» (مارتیروس اسلانف، ۱۹۸۱)

آخذ درویزه که با، بایزید انصاری مسمی به «پیر روشن» مخالف بوده است، در مخالفت با نظرات او برخاست، به بایزید لقب «پیر تاریک» بخشید. نمونه از طرح های این آخذ را هم از نظر می گذرانیم: «اتن و رقص و سرود را که پشتون ها در آن زمان علاقه داشته اند، ممنوع قرار داده، درویزه همچنان تقاضا داشت که زن ها روپوش و محفوظ نگهداشته شوند، همچنان همه آنچه اسلام در تحت شروط سنت امر می نماید، شدیداً مراعات گردد.» (مارتیروس اسلانف، ۱۹۸۱)

در آغاز رجوع اقوام و قبایل پشتون به دین مقدس اسلام که بصورت عموم از رو آوردن کتلوی و حتی تمام قبیله به دین مقدس اسلام حدس زده می شود، اسلام در تعمیق هر چه بشتر اتحاد و اتفاق صلح آمیز اقوام نقش، داشته است. شرایط تسلط استعمار در منطقه پرابلمای جدی در مسیر انکشاف جوامع پشتونی نیز ایجاد نموده است.

برای کسب روشنی کوتاه از وقایع کشور و جهان و خاصاً آنزمانیکه افغانستان، استقلال خارجی نداشته است، نکات چندی را از یک مأموریت تحقیقاتی نظامی «آلمانی - ترکی» در آغاز جنگ اول جهانی که موازی با «بازی بزرگ» انگلیسی - روسی، افسانه هایی هم از خود بجا گذاشته است، بحیث معلومات تاریخی از نظر بگذرانیم: قیصر آلمان در جریان جنگ اول جهانی دستوری صادر می نماید، تا یک هیئت تحقیقاتی، متشکل از افسران خاص بشمول اتباع ترکی و هندی به نزد امیر افغانستان فرستاده شود. محتوا و خطوط وظایف سالهاست که با نامهای اوسکار نیدر مایر و اتو فون هینتینگ، به نشر رسیده است. در مطبوعات از آن بنام جهاد «ساخت جرمنی» نام داده بودند. فقط خلص بعضی موضوعات را سطحی مرور می نمایم. در همین نشریه نامهایی چون پرنس ماهیندرا پرتاب، محمد برکت الله نیز بچشم می خورد. هیئت در آغاز جنگ اول جهانی، درست در شب ۱۹ بر ۲۰ ماه آگست ۱۹۱۵ سرحد افغانستان را از سمت غرب عبور نموده و در ماه اکتوبر همانسال وارد کابل شده اند. قریب هشت ماه در کابل اقامت داشته و ۲۱ ماه می ۱۹۱۶ برگشته اند. در رابطه با مأموریت خود ها با امیر حبیب الله خان به مذاکره نشستند. قیصر آلمان به هیئت هدایت داده بود تا جهان اسلام و منجمله افغانستان را علیه بر تانیه بر خیزانند. درین مأموریت هر گونه عمل نظیر تحریک به قیام مسلمانان، رشوه، حمله، قاچاق اسلحه و قتل مجاز شناخته شده بود. در جایی از هدایت قیصر حتی چنین تذکر رفته بود: «قنسلو های ما در ترکیه و هند، اجنت ها و غیره، باید تمام جهان اسلام را علیه این منفور، فریبکار و بی وجدان و ملت خورده فروش، به قیام آتش روبروسازند، ولو ما خون هم بریزیم، باید انگلیس کم از کم هند را از دست دهد.» (گی.ای. او، نوامبر ۲۰۰۸)

بعضاً برین عقیده بوده اند، که قیصر آلمان میخواست، بر بر تانیه جبهه جدید جنگ را باز نماید، تا فشار بر آن در جبهه غرب کم گردد. با آمدن هیئت تحقیقاتی نظامی آلمانی در افغانستان همه جوانب، از مشروطیت دوم تا همه طرفداران تجدید و آزادیخواهان، بشمول متنفذین محلی و حامیان بنیاد گرایان اسلامی واقف بوده اند. وایسرای هند یا معاون پادشاه انگلیس در هند، لاردهار دینگ قبلا از ورود «ولگرد ها یا لات های آلمانی» به امیر اطلاع داده بود. بنا

انگلیسها در قدم نخست، واقف بوده اند. طبعاً اقدامات قبلی خود را هم در امر ناکامی آلمانها - ترکها، داشته اند. برتانیه دارای روابط نزدیک با شخص امیر (امیر در سیاست خارجی در قید آنها قرارداشت) و اطرافیان متعهد با آنها، بوده است. علی الرغم همه تسلط و نفوذیکه انگلیس در منطقه و جهان داشته است، باز هم، به امیر هوشدار میدهد که: «امیر نباید قراردادیکه بین افغانستان و برتانیه در سال ۱۸۷۹ به امضأ رسیده، درین بازی بمخاطره اندازد.» در گزارش هیئت آلمانی تذکر رفته است که امیر یک سانتی متر هم بسوی آنها تقرب نشان نداده است. این مأموریت در بخش اساسی و مهم آن به ناکامی روبرو گردید. مشروطه خواهان و مبارزان مشتاق اقدام برای آزادی کامل، از موضعگیری منفی امیر در برابر پیشنهاد آلمانها مبنی بر اینکه می خواستند به افغانها در جهت کسب استقلال کامل و رهایی قلمرو های آن از استعمار انگلیس، کمک های وسیع نمایند، خیلی به خشم آمده بودند. مقامات بلند پایه هیئت از طریق روسیه دو باره به آلمان برگشت.

در قسمت از گزارش در رابطه با امیر حبیب الله خان چنین آمده است: «امیر یک ستراتیژیست مجرب است. او مانند «سرکرده قبیله آفریقایی نیست که بتوان وی را با چند مروارید شیشه یی در یک جنگ متعصب «کشانید» همین هیئت، نصرالله خان برادر امیر راملوی یا بلند ترین مقام ملاها، در عین زمان رئیس حکومت دانسته اند. در برخورد برادر و پسر دوشم امان الله، با آلمانها خوشبینی دیده اند. ولی سمت سیاست را سرکرده قبیله خود تعیین می کند.» (گی. ای. او، نوامبر ۲۰۰۸)

بنأ در تحت شرایط ایجاد و تداوم سلطنت ها و دولت ها، بخصوص زمانیکه پروسه تجدید در قدم اول در اروپا براه افتاده است، صنایع مدرن ماهیت حیاتی مردم را از ریشه تغیر می داده است، در تحت نفوذ و فعالیت های مشهود استعمار همچنان، در جهان اسلام و منجمله در افغانستان، صنف بندی های معین در بین تجدید خواهان و نیروی مخالف آن بوجود آمده است که سابقه قریب صد سال را نشان می دهد.

رهبری ایدولوژیک نیروهای مخالف ریفرم را که بنیاد گریان اسلامی در دست گرفته بودند، رونما گردیده است. آغاز مقابله های تاریخی هرچه علنی تر از زمان سلطنت شاه امان الله آغاز شده است، که اشکال و ابعاد مختلف فکری و ایدولوژیک را نیز بخود گرفته است. این مرحله که به مرحله کسب استقلال کامل افغانستان و تغیر رژیم از سلطنت مطلقه به مشروطه شناخته میشد، آغاز مراحل خونین با سمنگیری های متغیر جدیدی بوده است، که متداوماً تجدید سازمان و تجدید نیرو می یابد. یگانه راه نجات اینکشور فقط از طریق یکنوع وحدت ملی، کاملاً جدیدی ممکن خواهد بود، که قادر و آماده به شنیدن هر آواز انسانی برای ختم جنگ و صلح و ترقی همین سرزمین واحد باشد. اگر بنیاد گراست و اگر تجدید طلب، باید بدانند که همین یکوطن را دارند. راه مشترک و ظایف عملی ممکن را به نفع انسان در پیش گیرند. حال بخوبی دیده میشود که جهان چه تغیراتی را پشت سر گذاشته است. اینک پس از جنگ دوم جهانی شصت و شش سال سپری میگردد که کشورهای برتانیه و آلمان بطور مثال در یک جبهه مناسبات قرار دارند. حال دوباره به اصل عمده مطلب که ساختار اقتصادی - اجتماعی است به ادامه مطالب متذکره فوق بر می گردیم:

تاریخدان معروف رایسنر، در مطالعات خویش در باره انکشاف فیودالیزم در بین افغانها (هدف او از پشتون هاست: نویسنده) چنین آغاز می نماید: فروپاشی اجتماع اولیه و انکشاف فیودالی در بین افغانها، نه تنها دارای مشخصات و خصوصیات خاص خود در نقاط مختلف کشور بوده است، بلکه روند آن از یک قوم تا قوم دیگر نیز فوق العاده متفاوت بوده است. در برخی از مناطق، این پروسه پیشرفت نسبتاً سریع، در مناطق دیگر باز بطی بمشاهده رسیده است. مناطقی هم وجود داشته است که در مرحله اول فروپاشی، جامعه خویشاوندی و یا جامعه بی با روابط خونی را حفظ داشته اند. همین دانشمند، متوجه آن شده است که: بروز مناسبات فیودالی، بهتر بگوئیم، مشابه فیودالی (قابل توجه است که همچو مناسبات را در افغانستان باید با دقت لازم دید، زیرا از جهت کیفیت و نقش با فیودالیزم در اروپا بعنوان مثال تفاوت زیاد داشته، زیرا چنین فیودالان پشتونی که زمین بیشتر داشته اند، مناسبات قومی و خونی خود را حفظ می نمودند و بعضاً حتی، شخصیت های مورد اعتماد قوم خود می بودند. درحالیکه دراروپا، خصوصاً در اروپای غربی، روابط اجتماعی و سیاسی کاملاً متفاوت بوده است که تفصیل درینجانی گنجد.)

در بین درانی ها (در سده های اخیر بیشتر در جنوب غرب و غرب و شمال غرب، چه مسکن گزین و چه بطور کوچی بسر برده اند.)، اساساً متفاوت از آن بوده است که در داخل کمون مرواتی، بنوچی، یوسفزی و سایر مسکونین اصلی شرق افغانستان، مشاهده شده است. مرحله عبوری به مسکن گزینی درینجا خیلی بطی و طولانی تر بوده است. تربیت و پرورش حیوانات به شیوه کوچی، حتی در قرن نوزده و قبل از آن به پیش می برده اند، رایسنر از قسمت قابل ملاحظه جامعه که درین ساحه، در قرن نوزده مصروف بوده اند، نام می برد. اشکال گذار اقتصادی، درین مقطع زمانی، خیلی با دشواری ها روبرو بوده است، در نتیجه قسماً تربیه حیوانات و قسماً هم تا جائیکه ممکن بوده است، اقتصاد کار روی زمین را به پیش می برده اند. توجه بتاریخ کهن این کشور نشان می دهد، که در مراحل مختلف درین قلمرو شهر ها مراکز بزرگ حیات اجتماعی آباد گردیده و هم در اثر جنگ های داخلی ویران و یا به نسبت مظالم طبیعی، محلات زیست را ترک نموده، کوچ کرده اند و بعضاً دوباره به محلات اصلی بر

نگشته اند. چنین مثال ها را می توان در نتایج حفریات باستان شناسی بوفرت مطالعه نمود. رایسنر، حتی به نقل از تحقیقات میک گریگور در دهه شصت قرن گذشته، می نویسد، که بعضی از گروپ های اقوام پشتون غلزائی، به نسبت از دست دادن محصولات زراعتی ناشی از خشک سالی، زمین های خود را ترک نموده، دوباره به پرورش حیوانات بشیوه کوچی، برگشته اند. رایسنر هم چنان می نویسد که همچو مظاهر را، کمی قبل در سال ۱۸۳۹، در گزارش برودفوت مشاهده نموده است که موصوف، در رابط با چنین گروپ های قوم غلزائی سوهاک در ساحت خروار مشاهده نموده است. الفنستون در مشاهدات خود، متوجه گردیده بود که بخش اضافه نفوس، پیشبرد زندگی خویش را در بخش تربیت و پرورش حیوانات می دیده اند. (معلومات مفصل در سایت فردا، تحت عنوان « انکشاف فیودالیزم در بین افغانها »).

با توجه با حقایق چند تاریخی میبینیم که علاوه بر عدم اجرای مسئولیتهای صریح دولتها در رابطه با وضع کوچیهای کشور، نحوه تربیت و پرورش حیوانی بشیوه کوچی، سهم با اهمیت در اقتصاد کشور داشته است. کوچی های غیور و زحمتکش کشور ما گاهی مسکن گزین و گاهی کوچی بوده اند. مطالعات نشان میدهد که در چنین پروسه، عدم تمایل کوچیها عامل اصلی، جلوگیری از رشد پروسه مسکن گزینی نبوده است، آنهائیکه متمایل بوده اند، بعضاً رژیم ها و حاکمیتها در زمینه توجه نکرده اند. یکی از عواملیکه در سده های اخیر در بخش توسعه حیات شهری، نقش منفی ایفا نموده است، یکی هم ناشی از جنگهای داخلی بوده است. (در آغاز قرن گذشته، در سال ۱۹۱۵، نفوس کابل ۶۰۰۰۰ باشند گزارش یافته است.) از جانب دیگر در مراحل نسبتاً آرام، دولتهای وقت بطور مؤثر، برنامه های متمر درین بخش و پیش برد برنامه های تجدد و صنعتی ساختن جامعه، سهل انگاری و بی مسئولیتی در باره آینده کشور از خود نشان داده اند. وقتی از مسکن گزینی کوچیها نام میبریم، معنی آنرا ندارد که مسکن گزین ساختن همه مطرح باشد. طبیعت افغانستان و موجودیت چراگاه ها، بخصوص انواع نباتات و علوفه خوراکه حیوانات کوچک، چون بز و گوسفند و یا نموی بته های خوراکه شتر در دشتها و تپه های مناطق کوهستانی و دره ها، که در قرون توسط مردمان این سرزمین، بخوبی مورد استفاده قرار گرفته است، کاربرد تربیه حیوانی بشکل عنعنوی کوچی، بهترین راه برای استفاده از چنین منابع موجود، خوراکه برای حیوانات در طبیعت شناخته میشود که از جانب متخصصان خارجی نیز توصیه گردیده است. دریک اثر یکی از دانشمندان معروف اقتصاد در آلمان، پروفیسر ویلی کراوس، که در رابطه با سیستم اقتصادی افغانستان وسایر کشورها از فهم ارزشمند برخوردار بوده، استفاده ازین داده طبیعت و اقلیم را، توسط طریقه کوچی پرورش و تربیت حیوانات فوق را، برای افغانستان مفید دانسته و توصیه نموده است. حال در چنین عصر و تکنالوژی پیشرفته، باید در جهت استفاده بهتر و سهلتر که در عین زمان محصول و بازدهی بیشتر بسود جامعه خواهد داشت، به کوچی ها یاری رسد. در چنین مرحله از پیشرفت علم و تخنیک، باید فرزندان کوچی ها هم حق مساوی تعلیم را داشته باشند و برای آنها نیز، مطابق شرایط زندگی آنها زمینه آموزش برابر گردد. امروز باید آنها نیز از حق کسب اطلاعات و تسهیلات درکار با استفاده از موبایل و کمپیوترهای سبک و غیره مستفید گردند. با رشد درین جهت میتوان بسوی تحکیم پروسه صلح نیز قدم گذاشت. دخاو – آلمان – ۲۰۱۱/۰۱/۲۹

ختم